

## ایرانیار گرامی آقای ک-ر

### موضوع حسین... دباغ - سروش

امیرفیض- حقوقدان

از تحقیق جامع و مستدل ۲۸ اکتبر ۲۰۱۷ حضرتعالی در رابطه با اظهارات آقای عبدالکریم سروش مشتاقانه بهره مند شدم. خواهش دارم تشکرات و سپاس میهن پرسانه ای که سزاوار این تحقیق است را بپذیرید.

اظهارات آقای سروش اقتباس از مقدمه کتاب «النهاییه فی مجردالفقه والفتاوی» اثر شیخ طوسی است که در قرن چهارم و پنجم هجری در زمان سلطان محمود غزنوی نوشته شده و در ایران بوسیله آقای سید محمد باقر سبزواری به پارسی ترجمه و در سال ۱۳۶۲ و بشماره ۱۸۳۹ از انتشارات دانشگاه تهران است.

نقطه نظرهای آقای سروش، در مقدمه مفصل کتاب مزبور دیده میشود حال مترجم کتاب از نوشته های آقای سروش اقتباس کرده و یا برعکس چندان مهم نیست زیرا اسلام این چنین تجاوزی را تجاوز غیراسلامی به حق نمیداند. بخشی از نوشته مترجم کتاب به اینجا آورده میشود.

((آری، عرب به ایران آمد و مغول نیز به کشور عزیز ما آمد این دو را در یک میزان نباید و با یک ترازو نشاید سنجید، چه لشکر غارتگر و خونریز چنگیز چون سیل مهیبی با سرعت عجیبی به این مملکت سرزیر شده و ملت نجیب ایران را دستخوش وحشیگری و پایمان امیال نفسانی و آمال شیطانی خود کردند، تحت اسارت این ددان بودن و بدام فرمان و اشارات آنها افتادن است که تلخی مرگ را به ذاقه انسان شریف شیرین مینماید زیرا این چنین زیر بار ننگ رفتن و از چنان دشمن خونخوار پیروی کردن، جهان با وسعت را در نظر اهل نظرتنگ کند و مرگ را مکرر نماید در اینوقت مرگ یکبار همچون قند مکرر آید ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت.

**ولی تازیان بهترین تعالیم را برای ما آوردند و درس زندگی بما دادند، فرقت میان آنکه انسان از دشمن کوچکی کند یا از معلم و استادش کوچکی، دلیل بزرگی است، چه نامش تواضع و فترتی است هر قدر آدم شریف تر و بی ضرر گوارتر است خضوع او در مقابل استاد دانشورش بیشتر است ....**  
((الخ))

بعدا ایرانیانی با الهام از نوشته سید محمد باقر سبزواری آنرا با توهمات خودشان شاخ و برگ دادند از آنجمله مرتضی مطهری نوشت: «اینکه میگویند؛ اعراب کتابخانه را آتش زدند و کتابها را به آب داند دروغ محض است، اصلا ایران در آنزمان کتاب و کتابخانه نداشت که اعراب آنرا آتش بزنند».

مرافعه در خصوص اسلام و رابطه آن با آزادی و تمدن و پیشرفت و علم بحثی نا موزون بی تناسب است زیرا قرآن صراحتا بر آنها قلم نفی کشیده است.

اسلام، برای آزادیریال برای تمدن و پیشرفت و حتی علم و علوم تعاریف خاص خودش را دارد و چون مسلمانان معتقدند که قرآن کلام خداست و معتبر غیرقابل بحث است، موردی برای بحث با مسلمانان

بوجود نیاید، بهمین دلیل است که هیچ موری در اسلام دیده نمیشود که از طریق بحث به جانی رسیده باشد، علت آنهم این است که ابن عباس از قول علی روایت دارد که قرآن حامل دو وجه است که میتوان از یکی به نیکی و از دیگری به بدی یاد کرد، به همین دلیل است که عده ای عقیده دارند <اسلام باشمشیر آمده وبا شمشیر هم باید برود>.

در کشور خودمان هنگام شورش ۵۷ که امکانات لازم در اختیار قشریون مذهبی قرار گرفت شوق اسلامی ویران کردن آثار تاریخی هم در آنها زنده شد، و اگر همت مردم شیراز نبود تخت جمشید و آرامگاه کوروش هم با بلدوزر ویران شده بود، درست کاری که مسلمانان طالبان در افغانستان و داعش مسلمان درسوریه و عراق کردند، اسلام حتی تحمل یک سنگ قبری که از خاک با لاتر باشد را ندارد میخواهید به مجسمه عظیم مسی رودس از عجائب هفت گانه ویا مجسمه بودا ویا آرامگاه رضاشاه کبیر رحم کند؟ اتفاقاً تندیس غول پیکر رودس را همین مسلمانان عرب سوریه پیاده کردند و با ۹۰۰ شتر به غارت بردند.



برای ارتباط موضوع نوشته آقای ک.ر. به زیر این نوشته اضافه میشود. ح-ک

## آقای دکتر حسین حاج فرج الله دباغ شه‌ره به عبدالکریم سروش، مغلظه می فرمایید!.

بسیاری از هم میهنان ما به خاطر رفتار نامعقول و غیر انسانی گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی که به بهانه برقراری اسلام ناب محمدی از هیچ ظلم و ارتشاء و تجاوز و وو - نسبت به مردم رو گردان نبوده و نیستند، یا از دین بریده اند و یا به ادیان و آیین های دیگر رو کرده اند.

در این میان تنی چند از به اصطلاح روشنفکران مذهبی که ظاهراً نگران بی اعتقادی قشر گسترده تری از مردم و از دست رفتن وبی اعتباری دین اسلام شده اند، چندی است در صدد برآمده اند که با سخنرانی ها و نوشته ها، جلوی این سیل بی اعتقادی به دین رابگیرند و برای اینکه از خود چهره ای جدا از آخوندها و حکومتگران یک بُعدی نشان دهند و جایی در دلها باز کنند، به انتقاد از برخی روایات و احادیث و رویداد ها پیوند با دیانت اسلام می پردازند که از جمله این کسان شخصی است به نام دکتر حسین حاج فرج الله دباغ که چندی است نام مستعار «عبدالکریم سروش» را بر خود نهاده است.

ایشان چندی پیش در یک سخنرانی از جمله گفته اند: «چند نفر در میان دوستان ما، در میان کسانی که نوشته اند و سنوالاتی را از برای من فرستادند، ظاهراً دل پُری از اسلام و از قرآن و از پیغمبر و از اینها دارند، اشکالی هم ندارد، گفته اند که قوانین مدنی اسلام امروز مورد قبول دنیای متمدن نیست، آیا جهاد آدم کشی اسلامی نیست؟ آیا حمله به ایران، دلیل وحشی گری قوم عرب نیست؟ آیا باز شدن این غنچه که شما اشاره می کنید، همین انقلاب عقب افتاده ی اسلامی کنونی نیست؟ ... سخنانی را که در میان ایرانیان خارج از کشور، خصوصاً خیلی رواج پیدا کرده ... خُب من ملامت نمی کنم، این حرفها به گوش می رسد و در بعضی ها تأثیر می گذارد و به هر حال سنوالات ایجاد می کند و نمی توان از آنها گذشت... کمانتی که افراد می نویسند، اینجا و آنجا خُب نشان دهنده ی این معناست، من به این مطلب اشاره کردم و گفتم واقعاً یک تمدنی نمی تواند بر آمده از وحشی گری یک قوم باشد، یک تمدن

نمی‌تواند از چهار تا حکم خشک و خالی آدم کشی به قول این دوست مان که اینجا گفتم برآید ... آخر چطور می‌شود که یک قوم بیابان گرد بدوی برهنه ی وحشی به قول این آقا خُب اینها مثلاً مغولان اینطور نبودند؟ چنگیز خان مگر اینطوری نبود، صد برابر عربهای وحشی آنها با آن تعداد کم عربهای به قول ایشان وحشی، خُب اینها تخریب کردند، کشور گشایی کردند، آدم کشی کردند، چه تمدنی بنا کردند، چه معرفت تازه ای، چه فلسفه ای، چه عرفانی، چه شعری، چه فکری به عالم و آدم عرضه کردند؟ کجا دانشمندان بزرگی از دل چنگیز و مغول و از زیر عبای او در آمدند؟ اگر این چیزها بتواند تمدن بیا فریند، خُب تمدن آفرینی خیلی راحت است، این چنین نیست... اینکه شما فیکس بشوید به یک نقطه که عده ای عرب برهنه حمله کردند، به ایران، فکر می‌کنید تمام تاریخ اسلام همین است، خُب اولاً این خبری است، ثانیاً بی انصافی است، ثالثاً تحلیل بسیار نادرست و عوامانه ای است، من نمی‌خواهم این کلمه را به کار ببرم، منتها از بس دیده می‌شود و عده ای هم اینها را تکرار می‌کنند آدم واقعاً تعجب می‌کند، مگر می‌شود هم چنین چیزی؟ ...»

زمانیکه زبان و قلم از منطق و استدلال باز می‌مانند، گوینده یا نویسنده ی مطلب دست به دامن مغلطه و سفسطه می‌شود، در دانش فلسفه مباحثی است زیر نام «سفسطه» که غرض از آن به غلط انداختن مخالف و ساکت کردن اوست که از گروهی اهل جدل و مباحثه به نام سوفسطاییان در یونان پیش از میلاد مسیح، سر چشمه گرفته است که آقای سروش با توجه به عنوان فیلسوف که در کنار نامش یدک می‌کشد، نشان داده است که به خوبی از دانش سفسطه و مغلطه برخوردار است!

آقای سروش ما هم همین را می‌گوییم که: یک تمدن نمی‌تواند از قومی بیابانگرد که کاری به جز غارت و بکش و بکش نداشته و به جاهلیت شهره بوده است و به قول کسانی چون شما دختران را زنده به گور می‌کرده اند و در قرآن که می‌گویند کلام خداست آمده است که «الاعراب اشدّ کُفراً و نفاقاً»، بر آمده باشد، آنها در یک زمان کوتاه، یعنی پذیرش اسلام و ۱۶ سال بعد یورش به ایران)، منتها تفاوت آنچه را که ما می‌گوییم با آنچه که شما مطرح کرده اید این است که لحن و سیاق گفتار شما ردّ مسأله است و باور ما براساس اسناد و مدارک تاریخی قبول آن، در چنین صورتی شما از کدام تمدن اعراب که توانسته است در سرزمینهای تصرف شده اثر گذار باشد اشاره می‌کنید؟

تمدن یعنی شهرنشینی، به اخلاق و آداب همشهریان و یا هم میهنان خوگر شدن، همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و وو- آیا شما در آن روزگاران در سرزمین عربستان به جز مدینه (شهری بسیار کوچک) که آنها به دست چند طایفه یهودی خود نمایی می‌کرد و یا تا حدودی مکه، شهری را در صحرای خشک و سوزان عربستان سراغ دارید تا تمدنی در آن ها دیده شود؟ آیا شما فقط یک اثر مانند آنچه که در یونان و روم و مصر و ایران از سده ها پیش باقی مانده است می‌توانید در صحرای خشک و سوزان عربستان نشان بدهید که گواه بر تمدن اعراب در آن روز گاران باشد؟

از سویی دیگر با حرام بودن نگاره نگاری و مجسمه سازی و غنا و موسیقی در دیانت اسلام، آیا می‌توان گفت که فرهنگ و تمدن عرب بود که هنر علم و دانش در ایران بارور شد!! گویی ایرانیان پیش از اسلام که ۱۵۰۰ سال بر بخش گسترده ای از دنیای آن روزگاران حکومت می‌راندند، نه کتابی داشتند و نه دانشمندی و نه دفتری و دیوانی و کشور پهناور ایران در زمان مادها و هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان به اصطلاح عوام «قزن قورتکی» اداره می‌شد! تا اینکه عربهای بیابانگرد آمدند و ما صاحب چند دانشور و شاعر شدیم؟؟! درست بدان می‌ماند که ایرانیانی که از محبت و مهربانی های حکومتگران رژیم اسلامی به آمریکا پناه آورده اند، بگویند از روزی که ما به آمریکا آمده ایم، این اختراعات جدید و پیشرو در آمریکا صورت گرفته است! اگر اعراب کتابها و گنجینه های ایرانی را نابود نکرده بودند و به یغما نبرده بودند، آنگاه می‌دیدید اینکه گفته شود ظهور دانشمندان و شاعران در ایران به خاطر اشاعه فرهنگ عرب و یا حتی تعالیم اسلامی بوده است، لاف و گزافی بیش نیست.

اگر به روند تاریخ ایران پس از گذشت نزدیک به دو سده ی سکوت و تاریک دقیق شویم، خواهیم دید که شکوفایی و رشد و نمو دانش در ایران زمانی آغاز شد که دست سلطهٔ گرخلفا و حکام عرب بر سرزمین ماقطع و باور های دینی در دربار پادشاهان رسمیتی نداشت که این خود زمینه ساز ظهور دانشورانی شد که از چند تن آنان نام خواهیم بُرد، اما از زمانی که صفویان بر سر کار آمدند و به مذهب شیعی رسمیت بخشیدند و با تعصبی شدید و بی رحمانه به جان سایر باور مندان مذهبی به ویژه سنی ها و زیدی ها و هفت امامی ها و وو- افتادند و به همان شیوه ی حکام اعراب، دیگر باورهای دینی را بر نتافتند و آخوند بازی و تکفیرپا گرفت و رونق یافت، دیگر حتا یک تن هم طراز دانشورانی که شما آقای سروش از آنان در سخنرانی تان نام بردید، تا بر پایی مشروطه در ایران، سُراغ نداریم!

آقای سروش زمان حملهٔ اعراب به تیسفون و متعاقب آن به فلات ایران، بفرمایید کدام دانشمند و فیلسوف و اندیشمند عرب را سُراغ دارید که توانست تمدنی والا و بیش از آنچه را که ایرانیان از آن برخوردار بوده اند، به ایرانیان عرضه کند؟ یک قوم متمدن به کتاب احترام می گذارد، اما خوانده ایم که تمامی کتابهای پارسی موجود در تیسفون و سایر نقاط به آب دجله انداخته شد و یا معدوم گردید، چرا که فتوای خلیفهٔ دوم این بود که قرآن کافی است، هر آنچه دیگر کتابهاست ضاله و ضد دین است، مفهوم مخالف این دستور یعنی اعراب تا آن زمان به جز قرآن (که آنهم در زمان عثمان خلیفهٔ سوم جمع آوری و به صورت کتاب درآمد) نه کتابی داشته اند و نه سواد خواندن و نوشتن که گفته اند حتا پیامبر اسلام نیز سواد خواندن و نوشتن نداشت، آنگاه این مردم بی کتاب و بی سواد، چه تمدنی را به مردم سرزمینهای دیگر عرضه داشته اند؟!

### «ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟!»،

تا جاییکه سببویه دانشمند ایرانی، «الکتاب» را در علم نحو عربی نوشت که تا آن زمان (اواسط سده ی دوم هجری قمری) اعراب از چنین دانشی برخوردار نبودند، نوشته اند «سعد ابن ابی وقاص» فاتح تیسفون به عمر نوشت که هر آنچه را که می بایست به مدینه از بابت سهم خلیفه به مدینه فرستاده شود، تقدیم شد و هر آنچه که باید از غنایم بین لشکریان عرب تقسیم شود نیز انجام شد، اینک دستور دهید با باقیمانده ی غنایم چه کنیم؟ عمر پاسخ داد **بین لشکریانی که یک آیه از قرآن را بخوانند، تقسیم کنید، که فقط سه نفر توانستند، فقط بگویند «بسم الله الرحمن الرحیم!»، آیا اینان برای جا انداختن دیانت اسلام در ایران آمده بودند، یا غارت مال و ناموس ایرانیان و به بردگی کشاندن آنان و وو؟ به راستی که تعصب بیجا زایل کننده ی عقل و منطق است.**

آقای سروش شما کشتن و برده داری و اسیر گرفتن خانواده های سرزمینهای اشغالی را و به اسارت گرفتن و به فروش رساندن اسیران در بازارهای مدینه و عکاظ را به هدف توسعهٔ علم و دانش اعراب در سرزمینهای اشغالی می دانید؟ اشتباه شما، بهتر بگوییم، کم لطفی شما در این است که شما وجود دانشمندان ایرانی را پس از حملهٔ عربها، از سر تصدق عربها می دانید و می پندارید که در روزگاران پیش از حملهٔ اعراب به ایران، نه دانشمندی از ایران برخاسته بود و نه کتابی در ایران نوشته و موجود بوده است!!!

آقای سروش درد هر ایرانی فرهیخته در همین جاست که قوم عرب آنچنان با وحشیگری ها و خونریزی ها و نهب و غارت و ویرانگری ها و وو- بلایی بر سر مردم و سرزمین ایران آورد که تاریخ میهن ما نزدیک به دویست سال به تاریکی و سکوت گذشت، آیا شما چنین رفتاری رانسبت به ایرانیان، موجب بروز و یا رشد تمدن و علم و دانش می دانید، آنهم در شرایطی که اعراب به چشم «موالی» به ایرانیان نگاه می کردند؟؟، چگونه است که در این دویست سال فرهنگ و تمدن اعراب در ایران بارور نشد؟! آیا شما کسی از دانشوران را در این سالها سُراغ دارید و یا این مدت طولانی کافی برای رشد و نمو دانشورانی که از فرهنگ و تمدن اعراب سیراب شده باشند کافی نبوده است!!!؟

**آقای سروش پای اعراب به بسیاری از سرزمینهای دیگر هم رسیده است، لطفاً چند دانشمند ویا شاعر بلند آوازه را از آن سرزمینها نام ببرید که از فراراه تمدن اعراب بدان جایگاه رسیده اند؟! « موسیا آداب دانان دیگرند - سوخته جان وروانان، دیگرند»**

می پرسید آیا ایرانی ها به زور مسلمان شدند؟ و آنگاه پاسخ می دهید خیلی بداست که ما این حرفها را به پدران مان بزنیم که اینها اینقدر آدمهایی بودند که ذره ای ارزش برای عقاید خودشان قایل نبودند ووو.

آقای سروش اینکه ایرانیان به زور مسلمان شدند جای تردید نیست، مگر در رژیم دلخواه شما، یعنی جمهوری اسلامی از زمان معبود شما روح الله خمینی تا به امروز، یک زندانی سیاسی تا چه مدت می تواند زیر داغ درفش و و انواع شکنجه ها لب به تسلیم ورضا نگشاید؟ لطفاً به تاریخ و رویدادهای آن ایام نیز نظری بیاندازید، آنچه که بر خلاف دیدگاه شما جای سر شکستگی است و بداست، این است که بگوییم وبراین باور باشیم که «اینهمه آوازه ها از شه بود!»، یعنی از سر تصدق و فرهنگ والای اعراب بود که دانشمندانی چون زکریا رازی و ابوالعلائی معری، فارابی، ابوعلی سینا، خوارزمی، خیام، ابوریحان بیرونی، فردوسی، سعدی و حافظ و مولوی و بسیاری دیگر از دانشمندان و بزرگان ادب ظهور کردند والا ایرانیان مایه و استعدادی در این راه نداشتند! (?)

آقای سروش این چنین باوری است که مایه ی سر شکستگی ایرانیان است، نه آنچه راکه گفته شود ایرانیان از سر بیدادگری و تحقیر و فشار و ظلم و محرومیت از مزایای یک انسان آزاده، مسلمانی رانگیز پذیرا شد، بدیهی است، نسلهای پس از پدران تازه مسلمان زورکی، برای آنکه بتوانند از مزایایی بر خوردار و بدون درد سرزندگی کنند، به مرور زمان مسلمان شدند تا بدان غایت رسید که نسلهای بعدی چون شما حتا در تعصب دینی، اعراب بیابانگرد و بی تمدن را بن مایه ی شکوفایی دانش و فرهنگ در ایران پس از استیلای اعراب می دانید!

آقای سروش، به یورش مغولان اشاره کردید وگفتید: «مثلاً مغولان اینطور نبودند؟ چنگیز خان مگر اینطوری نبود، صد برابر عربهای به قول ایشان وحشی، آنها هم با آن تعداد کم، خُب اینها چه فکری به عالم و آدم عرضه کردند، کجا دانشمندان بزرگی که از دل چنگیز و مغول واز زیر عبای او در آمدند؟».

آقای سروش، وقتی که میگوییم سفسطه می فرمایید، نمونه ی بارزش همین اشاره به چنگیز و مغولان است، نخست آنکه کسی از ایرانیان به تعریف و تمجید از مغولان نپرداخته است، دوم آنکه چنگیز برای چپاول و غارت به ایران آمده بود، نه اشاعه باورهای خود و تزریق فرهنگ بیابانگردی اش به ایرانیان، سهل است که جانشینان او به باور مذهبی و فرهنگ ایرانیان گردن نهادند و حتا نامهای رایج در ایران را بر فرزندان خود نهادند و بسیاری از دانشمندان و افراد لایق و آزموده را به خدمت گرفتند واز آنان به عنوان وزیر و دبیر و حکام ایالات و ولایات و دیگر مصادر امور بهره جستند و به ساختن راه ها و مدارس و مساجد و بناها و حمامها پرداختند، گنبد سلطانیه در نزدیکی زنجان و مسجد گوهر شاد از جمله آثار مغولان است، به ویژه آنکه در همین ایام چون تساهل و تسامح دینی برقرار بود، ظهور دانشوران و شاعران نامی اوج و رونق بیشتری یافت و مهمتر از آن اینکه تاریخ ایران حتا برای یک سال به محاق تاریکی نرفت، تاریخ را بیشتر بخوانید.

آقای سروش ما رفتار سبانه اعراب با ایرانیان را به جهت تحمیل باور مذهبی شان، در همین سالهای پایانی سده ی بیستم و بیست و یکم، از سوی دکاتداران مذهبی، زیر نام جمهوری اسلامی شاهد بوده و هستیم، می فرمایید که تسلیم شدن ایرانیان و ترک دین آباء و اجدادی شان با رغبت و با آغوش باز صورت گرفته، یعنی همانگونه که در ابتدای بر سر کار آمدن رژیم اسلامی در ایران، دانشجویان دانشگاه ها به میل و رضایت خود، سه سال تعطیلی آن نهادهای آموزشی و علمی را ترک کردند و زور سرنیزه و بگیر و به بندی در کار نبود! و بعد به فرمان خمینی در ۲۳ خرداد ۱۳۵۹ شخص شما به

عنوان صاحب نظر متعهد و مؤمن به جمهوری اسلامی به همراهی چند تن دیگر به تشکیل ستاد فرهنگی پرداختید، تا از آن پس بر روند اسلامی و انقلابی شدن مراکز آموزش عالی نظارت کنید، یعنی حذف بسیاری از دانشجویانی که با رژیم مسأله داشتند که کار اغلب شان به زندان و شکنجه و مرگ کشیده شد، در این میان بسیاری از دانشجویان به ناچار تسلیم شدند تا از تحصیل محروم نشوند، و ما در اینجا از دیگر نتایج مظالم و زور گویی های رژیم (که حتا تحمل شخصی چون شما از برای رژیم اسلامی گران آمده است) که مردم را ناچار به تسلیم زور و یا ترک زادگاه کرده اند، به خاطر دوری از طولانی شدن مقال خودداری می کنیم که «العافل یکفیه بالاشاره»، حال از همین رویدادها، نتایج ظلم ها و تحقیر ها و محرومیت ها و اسارت ها و وو- را می توان از آنچه که در یک هزار و چهار صد و اندی سال پیش در ایران روی داد به روشنی دریافت، سخن در این باره بسیار است و می گذاریم به وقت دیگر.

ک - ر -

۲۸ اکتبر ۲۰۱۷